[311] اين فخر بس كه بوسه زند دست أو پدر من خواستم زطبع روان تا كنم زبان * شيرين به مدح فاطمه بانوى بانوان يارى كند مرا كه بيارم به مدح أو * عقد گهر به محفل ياران ودوستان لب را بدان معطر ويارى از أو كنم * از أو مدد بگيرم واز فيض أو توان اندر جواب گفت به من با زبان حال * ما را كجا وراه بدان جا وآن مكان دست تو كى باوج جلالش توان رسيد * از قطره كمترى بر آن بحر بيكران زين حال نا اميد نگشتم من ورسيد * از حضرتش توجه واين است ارمغان هم كوچك وحقيرم وهم ذره أي فقير * وين خانواده را نبود مثل وهم عنان ره كس نبرده است بجاه وجلالشان * غير از خدا كه خلق زمين كرد وآسمان اما باين حقارت وناقابلى مرا * باشد سر خلوص باين عرش آستان
